

نقش عقل در احکام الهی

آیت الله حاج حسن فقیه امامی(ره)

نقش عقل در احکام الهی

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه امامی، حسن

عنوان و نام پدیدآور : نقش عقل در احکام الهی/ حسن فقیه امامی

مشخصات نشر : اصفهان: نشر خوشنواز، 1379.

مشخصات ظاهری : ص 64

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

موضوع : عقل (اصول فقه)

موضوع : عقل -- جنبه های مذهبی -- اسلام

رده بندی کنگره : BP166/2/ف 7ن 7

رده بندی دیویی : 297/312

شماره کتابشناسی ملی : م 79-14999

ص:1

اشاره

ص:2

ص:3

ص:4

ص:5

پیشگفتار

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الحمد اللَّه الّذی هدانا سبیل الرّشاد و أرشانا طریق السّداد، و الصّلوه و السّلام علی أفضل الانبیاء و شفیع العباد یوم المیعاد محمّد بن عبد اللَّه صّلی اللَّه علیه و آله و سلّم، و علی وصیّه خیر الاوصیاء الّذی هو بکلّ قوم هاد، و علی أولاد المعصومین صلوات اللَّه علیهم أجمعین و اللّعن علی أعدائهم الی یوم التناد.

از دیر زمانی این بحث مطرح بوده است که با وجود عقل نیازی به دین می باشد؟ و با توجّه به رشد فکری انسانها، چه احتیاجی به وحی است؟ و بالاخره بعضی بر آن شدند که در تعقّل، ما را از تعبّد بی نیاز می سازد.

در میان فرقه ها گروهی به نام براهمه بودند که 500 الی 700 سال قبل از میلاد زندگی می کردند و آنان عقیده داشتند که چون فلاسفه قادرند با استناد به دلائل عقلی و منطقی

برای ما قانونهای سودمندی که از خطا و اشتباه مصون باشد وضع کنند، ما را از وحی و انبیاء مستغنی و بی نیاز می سازند، «شهرستانی» در کتاب ملل و نحل(1) شرح افکار و دلائل آنها را به تفصیل نقل کرده است.

این طرز تفکّر نشأت گرفته از مسئولیّت گریزی انسان است، در قرآن می خوانیم:

«یُریدُ ٱلْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أمامَهُ»(2)

انسان می خواهد جلو راه خود را باز کند، همان انسانی که دل سنگ را می شکافد و تونل های طولانی را ایجاد می نماید و اجازه نمی دهد کوه ها با آن عظمت سدّ راه او بشوند، وقتی در مسیر زندگی احساس کرد اموری سدّ راه دلخواه او هستند، تلاش می کند آن سدها را از سر راه خود بردارد و نابود سازد و از آنجا که دین و وحی و انبیاء، انسانها را مهار می کنند و تا حدودی از آزادی آنها می کاهند، انسانها هم سعی می کنند به بهانه های گوناگون با این امور

1- جلد 2، صفحه 250، طبع مصر، تحقیق محمّد سیّد گیلانی.
2- قیامه / 5.

به مبارزه برخیزند گاهی دین را به مسخره می گیرند و گاهی انبیاء را تکذیب و یا مورد حمله می دهند،« أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَريقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَريقاً تَقْتُلُونَ »(1)

اگر پیامبری چیزی را که مطابق دلخواه شما نیست بیاورد زیر بار نمی روپیس گروهی را تکذیب و گروهی را به کشتن می دهید.

در هر زمان به شکلی این موضع گیری ها تجدید می شود و شبهاتی پوسیده به صورت افکاری نو، خودنمایی می کند و احیانا عده ای ناآگاه را جلب و جذب می نماید، همانطور که شبهات براهمه پس از دو هزار و اندی سال، در عصر ما در قالب تفسیر خاتمیّت مطرح گردیده و خاتمیّت به این صورت تفسیر شده است که پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله چون عقل مردم به حدّ کمال می رسد دیگر به دین نیازی ندارند و تعبّد جای خود را تعقّل می دهد و دوران دین،

1- بقره / 87.

سپری می گردد و متفکّرین با قدرت تفکّر خویش جامعه را اداره می کنند.

این گفتار بهترین دلیل و شاهدی است که می تواند ثابت کند هنوز مردم از رشد فکری صحیحی برخوردار نیستند، چرا که گویندگان این سخن بدون تأمّل و اندیشه به گفتار دم زده اند، بدین جهت ما ناچاریم برای سست بودن بنیان این طرز تفکّر، ابتدا به توضیح معنای دو واژه تعقّل و تعبّد بپردازیم، سپس قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم.

تعبّد و قداست آن

تعبّد از ریشه عبادت و عبادت به معنی پرستش و پرستش به معنای منتهای کوچکی و خضوع است که لازمه آن بندگی می باشد و بندگی همان اطاعت محض و تسلیم صرف است. این که خدا می فرماید:

« اعْبُدُوا اللَّهَ »(1)

خدا را پرستش و بندگی کنید، یعنی نهایت فروتنی و تواضع را نسبت به خداوند از خود نشان دهید و از هر جهت مطیع محض

1- نساء / 36.

و پیرو اوامر و مقرّرات او باشید و این خود یک امر طبیعی است که حتّی در حیوانات هم بطور محسوس دیده می شود، که وقتی قدرتی بزرگتر از نیروی خود مشاهده کنند و نیروی خود را در مقایسه با قدرت او ناچیز ببینند ناخودآگاه حالت تسلیم به خود خواهند گرفت و اراده را از خود سلب کرده، تحت اراده و اختیار او قرار می گیرند، و در نتیجه هرچه او می خواهد انجام می دهند، نه هرچه خود می خواهند، همچون اسیری در مقابل حاکم، و سربازی در مقابل فرمانده و برده ای در مقابل مالک (عبداً مملوکاً لایقدر علی شی ء).

انسان ها وقتی خداوند را به بزرگی، عظمت و عزّت بشناسند و چیزی و کسی را از او بزرگتر ندانند، همه موجودات را مقهور او ببینند، قدرت ناچیز خود را در مقابل قدرت نامتناهی و لایزال او هیچ بدانند، او را غنی مطلق و خود را فقیر و نیازمند به او احساس کنند و به مالکیّت حقیقی او اعتراف کنند، طبعا سر تسلیم در مقابل او فرود

خواهند آورد که این کرنش و تواضع را عبادت گویند، و ابراز و اظهار آن را تعبّد نامند.

علّت این که عبادت را به بندگی ترجمه می کنند، آن است که انسان یا حیوان تا زمانی که یله و رها و بدون قید و بند باشد، خود مختار است، ولی پس از این که در بند شخص دیگری قرار گرفت اختیار و اراده از او سلب می گردد، و ناچار تحت اختیار و اراده دیگری قرار می گیرد. حتّی اگر شیری در قفس بیافتد، در همه ابعاد زندگیش محدود خواهد شد. یا می بینیم اگر اسبی را در جنگل رها سازند در خفت و خواب، خورد و خوراک، سکون و حرکت، تندی و کندی و غیره آزاد است، ولی وقتی گرفتار بند و افسار شد، تمام این اختیارات از او گرفته می شود و جز به اراده صاحبش هیچ کاری انجام نمی دهد.

انسان نیز تا وقتی خدا را نشناخته است، همچون چارپایی که در جنگل دنیا یله و رها شده باشد، احساس آزادی می کند و برای انجام خواسته های نفسانیش هیچ

مانعی را سر راه خود نمی بیند، اما او هرچه بیشتر نسبت به خدای خود شناخت پیدا کند به همان میزان از آزادی او کاسته می شود، تا جایی که همانند ملائکه مقرّبین می گردد که « ما تَشاؤُنَ إلاّ أنْ یَشاءَ اللّٰهُ »(1)

هیچ نمی خواهند مگر آنچه را خدا بخواهد، گویا که اصلا از خود اراده ای ندارد، رمز عصمت أنبیاء و أئمه هدی علیهم السلام نیز همین بندگی (در بند خدا بودن) است بر خلاف گنه کاران که بندها را پاره می کنند و خود را به اصطلاح آزاد می سازند، ولی ناگفته نماند که این آزادی نیست بلکه نامقدّسی است که هزاران قید و بند مادّی را به همراه دارد و طبعا باعث هواپرستی، شهوت پرستی، مال پرستی، ریاست پرستی و بالاخره دنیاپرستی و ... می شود. و این همانی است که امام موسی بن جعفرعلیه السلام اشاره می فرمایند، و مرحوم محدّث قمی قدس سره آن را از مرحوم علاّمه قدس سره در منهاج الکرامه

1- انسان / 30

نقل می کند:

«روزی حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام گذارشان به خانه بشر حافی در بغداد افتاد، در همین زمان صدای آهنگ موسیقی و غنایی از آن جا به گوش حضرت رسید، به ناگاه کنیزی در حالی که مقداری زباله در دست داشت از آن خانه خارج شد، وقتی که زباله ها را در بیرون خانه می گذاشت حضرت به او فرمودند: ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ گفت: آزاد است. حضرت فرمودند: راست گفتی، اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! وقتی کنیز وارد خانه شد بشر که بر سر سفره شراب نشسته بود از وی علّت دیر آمدنش را پرسید، کنیز در جواب وی گفت مردی به من رسید و چنین و چنان گفت. بشر که حضرت را شناخته و منظور ایشان را متوجه شده بود، با پای برهنه به سوی حضرت دوید و پس از ملاقات حضرت به دست ایشان توبه کرد و از آن بزرگوار پوزش

طلبید و از شدّت شرمندگی در حضور امام به گریه افتاد».(1)

شاید علّت این که در ابتدای نماز و قبل از قرائت، رکوع، سجده و تشهّد، تکبیر واجب یا مستحب است این باشد که از همان ابتدای امر خداوند را به بزرگی یاد کنیم تا آمادگی بیشتری برای پرستش و بندگی او پیدا نماییم.

برداشت غلط از کلمه تعبّد

با توجه به آنچه گفته شد روشن گردید که معنای حکم تعبّدی در اصطلاح مذاهب الهی، مخصوصا در اصطلاح فقهاء اسلام آن است که انسان کاری را بخاطر دستور پروردگار انجام دهد با اطمینان به این که آن دستور خالی از حکمت نیست اگرچه آن حکمت برای ما نامعلوم باشد و شاید علّت این که در پاره ای از آیات قرآن کریم فلسفه بعضی از قوانین الهی و احکام تعبّدی مطرح شده این باشد

ص:15

1- الکنی و الالقاب، جلد 2، صفحه 168.

که مردم فکر نکنند احکام خدا مبنای عقلانی ندارد و صرفا به منظور تسلیم کردن انسان است، شیعه را در این مورد عقیده چنان است که حکمت و عدل خداوند اقتضا می کند هیچ حکمی بدون حکمت نباشد و مرحوم صدوق قدس سرّه نیز به همین جهت کتاب با ارزش «علل الشرایع» را تدوین کرده و فلسفه احکام را از دیدگاه روایات تبیین نموده است.

در نامه ای که حضرت رضاعلیه السلام در جواب نامه محمّد بن سنان نوشته اند آمده است:

«نامه تو به من رسید، یادآوری کرده بودی که بعضی از اهل قبله گمان می کنند، خداوند تبارک و تعالی هیچ چیز را حلال یا حرام نکرده، مگر برای تعبّد و پرستش بندگان، و علّت دیگری بیش از این ندارد، به طور قطع کسانی که چنین عقیده ای دارند گمراهند و گرفتار خسارت و زیان آشکاری هستند».

ما می یابیم هرچه را که خداوند تبارک و تعالی حلال فرموده، مصلحت و بقاء بندگان در آن بوده است و به آن نیاز داشته و از آن بی نیاز نبوده اند، و آن چه را خداوند حرام

فرموده، مورد نیاز مردم نبوده و مایه فساد و موجب نابودی و هلاکت آنها بوده است.

متأسفانه چون اغلب وطائف تعبّدی، در ظاهر علّت محسوسی ندارد بعضی فکر می کنند اینگونه احکام، بدون هیچگونه حکمت و فلسفه ای به مردم تحمیل شاست، بدین جهت به خود اجازه نمی دهنده چشم بسته احکام را بپذیرند در صورتی که به هیچ وجه، منطقی نیست که ما هر جکمی را که فلسفه آن را نفهمیدیم، پوچ و بیهوده و باطل قلمداد کنیم و به مجرّد این که نتوانستیم علل و عوامل قوانین الهی را کشف کنیم به آنها مهر ابطال بزنیم.

این برداشت غلط که از کلمه تعبّد شده و فکر می کنند هر کجا گفته شد: «این حکم تعبّدی است» منظور این است که عاری و خالی از حکمت می باشد، موجب شده بسیاری از احکام خدا را با کمال وقاحت زیر سؤال ببرند.

ریشه این نوع برخورد با احکام الهی را در خداشناسی این افراد باید جستجو کرد، و تا تجدید نظر در شناخت

خداوند نکنند، انتظاری جز این از آنها نمی رود.

نتیجه آن که «تعبّدی بودن» منافاتی با داشتن مصلحت ندارد، بلکه همه اوامر و نواهی خداوند تعبّدی بوده با توجّه به اینکه همه آنها توأم با حکمت و مصلحت است، حال چه کشف شده باشد و چه کشف نشده باشد.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که آیا از نظر عقلی جایز است انسان، قانونی را که حکمت و مصلحت آن را نمی داند، چشم بسته و بدون چون و چرا بپذیرد؟!

آیا این منطقی است که در مقابل فرمانی که هیچ آگاهی از فلسفه آن نداریم، تسلیم محض باشیم؟!

جواب: در فلسفه، قانونی هست که می گوید: «الامتناع بالاختیار، لا ینافی الاختیار» یعنی اگر یک امر غیر اختیاری مبتنی بر امر اختیاری باشد منافاتی با اختیاری بودن آن امر ندارد، مثلا اگر کسی با اراده و اختیار خود ماده ای سمّی

و مهلک بخورد، سپس آن ماده سمّی، بدون اراده و اختیار خورنده در جسم وی اثر گذاشته و او را هلاک کند، آیا مرگ او را اختیاری می دانیم یا غیر اختیاری؟ اگر مرگ او را به داوری سمّی مستند کنیم ممکن است مرگ او را غیر اختیاری بدانیم ولی چون تأثیر آن ماده سمّی

بر اساس خوردن آن موجب هلاکت شده و خوردن آن نیز کاملا اختیاری بوده، هر عاقلی این مرگ را اختیاری می داند.

در مورد بحث نیز می گوییم: امری که به ظاهر غیر عقلانی است اگر براساس امر عقلانی انجام گیرد، آن امر نیز عقلانی خواهد بود، از باب مثال اگر بیماری با اراده خود جسم و جان خویش را در اختیار فردی بی تجربه قرار داده و اجازه دهد او را بیهوش کرده با کارد شکمش را پاره کند و قلب، ریه و یا اعضاء دیگر او را بیرون آورد، آیا این کار عاقلانه است؟ هرگز! ولی اگر بیمار به پزشک معالج مراجعه کند، در حالی که به تخصّص، تجربه، تعهّد و دلسوزی او معتقد باشد و جسم و جان خود را برای درمان در اختیار

او قرار دهد، این کار صد در صد عقلایی و حکیمانه است.

خلاصه آن که این واگذاری اگر با قطع نظر از علم و آگاهی پزشک باشد، غیر عاقلانه است، ولی اگر بر اساس خصوصیّاتی که ذکر شد واگذاری شود یقینا حکیمانه خواهد بود.

در مورد بحث نیز اگر کسی از دیگری کورکورانه و بدون آنکه صلاحیّت او را در نظر داشته باشد تقلید کند، کاری غیر عقلایی است.

قرآن کریم نیز در مورد مردم جاهلی به عنوان اعتراض می فرماید:

« وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ »(1)

آن ها از پدران خود تقلید می کنند هر چند پدران آن ها مردمی جاهل و گمراه باشند.

چرا این تقلید مورد مذمّت است؟ زیرا پشتوانه علمی

1- بقره / 170

و الهی ندارد و بر مبنا و اساس خردمندانه ای استوار نیست، ولی در مورد پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله خداوند در قرآن می فرماید:

« فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً »(1)

به خدا سوگند ایشان به حقیقت ایمان نمی رسند، تا وقتی تو را در اختلافاتشان داور قرار دهند، و پس از آن در دل های خویش تنگی و سستی از حکمی که تو بریدی پیدا نکنند و در باطن آن را گردن نهند.

در اینجا چرا تسلیم بی چون و چرا شدن در مقابل حکم پیغمبر یک ارزش است؟ زیرا گفتار پیغمبر متّکی به وحی الهی است « ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی »(2)

و از هر خطا و خلل در امان است.

اصولا روش عقلای عالم از اوّلین زمانی که حقوق و قوانین تدوین شده، تاکنون این بوده و هست که از قوانین

1- نساء / 65.
2- نجم / 3و4.

تبعیّت می کرده اند بدون این که از علل واقعیّه این قوانین اطلاعی داشته باشند و به همین اندازه اکتفا می کرده اند که این قوانین مورد تصویب بزرگان قوم و عقلای کشور است.

پس از بیان این مقدّمه، می گوییم: «ما متعبّد به قوانینی هستیم که آنها را از جانب خدای حکیم می دانیم و کوچکترین تردیدی نداریم که تمامی آن به گونه ای است که اگر عقلای عالم به فلسفه آن آگاهی پیدا کنند قطعا بر آنها صحّه خواهند گذاشت، و این گونه تعبّد عین تعقّل است».

تعقّل و حجیّت عقل

اشاره

«تعقّل» از ریشه عقل است و عقل به معنی بستن و مهار کردن و نگه داشتن است، بدین جهت طنابی را که با آن دست شتر را می بندند «عقال و عقیله» می نامند. «عقل» در اصطلاح نیرویی است که به وسیله آن حسن و قبح و حق و باطل را تشخیص داده و مجهولات را از معلومات کشف و خیر و شرّ و نفع و ضرر را با آن می شناسند و چون این نیرو

شهوات و خواسته های نفسانی را مهار می کند آن را عقل می نامند.

در قرآن 49 مورد واژه عقل با مشتقّات مختلفش بکار رفته است و در کتب احادیث حدود 126 حدیث از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام در مورد عقل جمع آوری شده است.

حجیّت عقل

یکی از امتیازات عقل، حجیّت آن است. نخست لازم است با واژه حجیّت و حجّت» آشنا شویم.

حجیّت: در اصل لغت به معنی غلبه و پیروزی است و در اصطلاح، دلایلی است که بطور قاطع مقصود را اثبات و مخالف را مغلوب می سازد، «راغب اصفهانی» در مفردات گوید:

«الحُجَّةُ: الدّلالَةُ المُبَيِّنَةُ للمهجه، أی المَقْصَدِ المُسْتَقيمِ وَ الّذی يَقْتَضی صِحَّةَ أَحَدَ النَّقيضَينِ» ؛ حجّت: راهنمایی کرن به یک هدف درست است بطور

روشن و بدون ابهام و چیزی است که به صحّت یکی از دو طرف نقیض حکم می کند،

مثلا در حضور قاضی دو نفر با هم نزاع دارند، یکی مدّعی طلب از دیگری است و دیگری اظهار می کند که هیچگونه بدهی به مدّعی ندارد، این دو مطلب با هم متناقض است، اگر یکی از طرفین دلیل قاطعی بر حقانیّت خود داشته باشد که بتواند صحّت اظهارات خود را اثبات کند، آن دلیل را حجّت گویند، زیرا به این وسیله بر خصم خود پیروز می شود. و اگر می گوییم عقل حجیّت دارد به این معنا است که عقل می تواند صحّت ادعای ما را اثبات و ما را بر خصم پیروز کند.

دلیل حجیّت عقل

در حدیثی حضرت امام موسی بن جعفرعلیه السلام به هشام می فرمایند:

«یا هشام ! انّ للّه حجّتین، حجّه ظاهره و حجّه باطنه، فأمّا الظّاهره فالرّسل و الانبیاء و الائمه علیهم السّلام و أمّا الباطنه فالعقول» ؛

ص:24

ای هشام ! خداوند بر مردم دو نوع حجّت دارد، حجّت آشکار و پنهان، حجّت آشکار و پیدا، پامیران و ائمّه علیهم السلام هستند و حجّت پنهان و ناپیدا، عقل های مردم است.

در حدیثی دیگر آمده که ابن سکّیت از حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام پرسید:

«ما الحجّه علی الخلق الیوم؟ فقال الرّضاعلیه السلام: العقل، یعرف بها الصّادق علی اللّه، فتصدّقه و الکاذب علی اللّه، فتکذّبه» ؛ امروز حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: عقل است، با این حجّت کسانی را که صادقانه چیزی را به خدا نسبت می دهند می شناسی و آن ها را باور می کنی و همچنین کسانی را که به خدا دروغ می بندند می شناسی و آن ها را تکذیب می کنی.

عقل جاعل است یا کاشف، مقنّن است یا مبیّن؟

اکنون که حجّت عقل را دانستیم، ضروری است بدانیم حجّت عقل تا چه حدّی است آیا در حدّی است که حقّ قانوگذاری به آن واگذار شده و آیا می تواند در سرنوشت

خود و مردم دخالت کند؟ و آیا شرع قوانین عقل را امضاء می کند، یا این که عقل تنها می تواند احکام و قوانین الهی را کشف و شناسایی کند؟

اگر گفتیم خدا به ما عنایت فرموده است و جعل قوانین را به عهده عقل ما واگذار کرده که با فکر، اندیشه، تدبّر و تعمّق، مصالح و مفاسد را بررسی کنیم و بر این اساس قوانینی را تدوین کرده و سپس به مرحله اجرا در آوریم، در این صورت عقل جاعل و مقنّن خواهد بود و ما حق داریم بدون اتکاء به وحی، خود سرنوشت خویش را تعیین کنیم؟!

و اگر گفتیم قانون گذاری، حق خدا است و این حق به کسی واگذار نشده و آن چه وظیفه عقل است تنها به دست آوردن حکم خدا است، بنابراین همان طور که حکم خدا را می توان از کتاب و سنّت و اجماع بدست آورد همچنین «می توان حکم خدا را نیز به وسیله عقل تحصیل کرد» و معنی اجتهاد همین است که فقیه تلاش کند و تمام نیروی فکری خویش را بکار بیندازد تا از مسیر کتاب یا سنّت

پیغمبرصلی الله علیه وآله یا اجماع یا دلیل عقل، حکم خدا را به دست آورده و به آن عمل کند، نه به ساخته های عقل خود.

بنابراین عقل در اینجا کاشف و مبیّن خواهد بود و شیعه عقل را کاشف می داند.

چگونگی کاشفیّت عقل

باید دانست که در مکتب تشیّع همان طور که اشاره کردیم زیر بنای احکام و اوامر و نواهی الهی حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعیّه است و مبنای حکم عقل نیز همان حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعیّه لست، یعنی تا عقل بطور قطعی و مسلّم، بدون شک و ابهام، حسن و قبح و مصالح و مفاسد امور را ارزیابی نکند مجوّز انجام آنها را صادر نمی کند.

با ذکر این مقدمه به این نتیجه می رسیم که هر کجا یک حکم شرعی وجود داشته باشد دلیل بر این است که در این حکم، مصلحتی وجود دارد و نیز هر کجا حکمی قطعی و بدون خدشه عقلی وجود داشته باشد، آن نیز دلیل

بر این است که در این حکم هم مصلحتی وجود دارد، بالاخره هم شرع و هم عقل ناظر به همان مصلحت می باشند، پس هرگاه در جایی به یک حکم شرعی دست یافتیم، مسلّا حکم عقل نیز در آنجا همان خواهد بود. و اگر جایی به حکمی عقلی رسیدیم در آن جا حکم شرع نیز همان خواهد بود. و قاعده ای که معروف است به قاعده «ملازمه بین حکم عقل و شرع» ناظر به همین مطلب است و این رابطه ناگسستنی بین شرع و عقل را به این بیان ذکر می کند: «کلّما حکم به العقل حکم به الشّرع و کلّما حکم به الشرع حکم به العقل».

این قاعده خود یک حکم مسلّم عقلی است زیرا خداوندی را ما با دلائل قطعی و عقلی شناخته ایم که هم آفرینش جهان در قبضه قدرت و مشیّت اوست و هم فرمانروایی بر عالم هستی از آن اوست « أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ »(1) قطعاً بر مبنای رحمت واسعه ای که بر خود واجب فرمود « کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی

1- اعراف / 54.

نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ »(1)

ما را در مورد امور زندگی بدون تکلیف و سرگردان نگذارده است(2)

را که او حکیم علی الاطلاق است و محال است حکمی عاری و خالی از مصالح برای ما صادر کند.

چرا شیعه عقل را کاشف می داند؟

ما چون اوّلاً حاکمیّت را منحصر به خداوند می دانیم و ثانیاً عقل را شایسته قانون گذاری نمی دانیم، بدین جهت عقل را فقط به عنوان کاشف می شناسیم نه قانون گذار.

امّا این که می گوییم قانون گذاری را منحصر به خدا می دانیم، بدین جهت است که خداوند در چندین مورد از قرآن حکم به غیر ما أنزل اللّه را محکوم کرده، یعنی باید حکم از طرف پروردگار نازل شود تا قابل اجرا باشد. و اگر کسی حکمی کرد که از طرف خدا نازل نشده باشد حکم کننده کافر است

1- انعام / 54.
2- سوره قیامت،آیه36

به جهت این که خود را در قانون گذاری شریک خدا قرار داده است(1)و ظالم است زیرا به خاطر عدم صلاحیّت، حقوق انسانها را ضایع کرده(2) و فاسق است چون از حدود وظایف خود خارج شده(3) و کفر و ظلم و فسق از بدترین صفات رذیله انسان است، از طرفی خداوند حکم کردن را به خود اختصاص داده و در قرآن به دو تعبیر این اختصاص مطرح شده است:

1 - « إنِ الْحُکْمُ إلاّ لِلّهِ »(4)

2 - « لَهُ الْحُکْمُ »(5)

و شاید علّت این اختصاص آن باشد که خداوند حکم و قانون خود را به عنوان بهترین حکم و قانون معرّفی نموده و می فرماید:

« وَ مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ »(6)

1- مائده / 44؛ « وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ ».
2- مائده / 45؛ « وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ».
3- مائده / 47 ؛ « وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ ».
4- انعام / 57 و یوسف / 40و67.
5- قصص / 88.
6- مائده / 50

چه کسی بهتر از خداوند می تواند حکم کند و تنها مردم با ایمانند که می توانند در این مورد قضاوت کنند، و بدیهی است که عقل بهترین را انتخاب می کند.

عقل صلاحیت قانون گذاری را ندارد

امّا اینکه می گوییم عقل صلاحیّت قانون گذاری را ندارد، برای این است که قانون گذاری برای جعل قوانینی که مصالح و مفاسد واقعی در آنها رعایت شود، باید واجد شرایطی باشد و بشر با نداشتن آن شرایط حق قانون گذاری ندارد که از جمله آن شرایط «اطلاعات کافی» است که نوع انسانها از آن محرومند. برای اثبات این مسئله به مطالب ذیل توجه فرمایید.

عدم اطلاعات کافی

نیروی عظیم عقل همچون نیروهای نهفته در خاک می ماند که به برکت آن، زمین استعداد پرورش انواع مختلف گیاهان و درختان را بدست می آورد، و اگر باران رحمت

بر آن ریزش نکند آن زمین، مرده و بی حرکت باقی می ماند، « وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ »(1)

می بینی آن گاه که آب از آسمان بر زمین فرو ریخت، به جنبش در می آید و آمادگی برای رشد گیاهان پیدا می کند آن وقت است که جفت جفت گیاهان با طراوت در آن روییده می شود.

عقل نیز به دو نبیرو نیازمند است تا کاملا شکوفا شود: اوّل: نور علم و معرفت. دوّم: نیروی تقوا و پرهیزگاری.

در مورد علم و معرفت، حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«المَعْرِفَهُ لِقاحُ العَقْلِ» علم پیوند عقل است.

یعنی تا علم به عقل پیوند نخورد به ثمر نمی نشیند، و این نیروی بالقوّه به فعلیّت نمی رسد. پیامبران الهی نیز با خوراک دانش نیروی عقل مردم را برانگیختند

« هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ

1- حج / 5

كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ »(1)

او در میان مردم درس ناخوانده، پیامبری از خودشان برانگیخت که آنان را پاک کند و کتاب خدا و علم دین را به آنان بیاموزد گرچه آنان قبلا در گمراهی بده اند.

از این ایه استفاده می شود که بالا بردن سطح فکر مردم از طریق علم و تزکیه نفس باید انجام بگیرد. تز مولای متّقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده:

«وَ واتَرَ الَیْهِمْ أنْبیائَهُ لِیَسْتَأدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِه وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ العُقُولِ».(2)

خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری بسوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهد به پیمان فطری که با خدا بسته اند عمل کنند و نعمتهای فراموش شده خداوند را به یاد آنها آورند و عقلهای نهفته آنان را برانگیزند.

1- جمعه / 2
2- نهج البلاغه، خطبه شماره 1، صفحه 6.

نیاز به تقوی و پرهیزگاری

در آیه « هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ ... »(1) که ذکر شد، تزکیه قبل از تعلیم آمده است و شاید اشاره به این باشد که نخست باید انسان تزکیه شود تا قابلیّت یادگیری در او پیدا گردد. و باز در قرآن کریم آمده:

« إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً »(2) ای افراد یا ایمان اگر تقوی پیشه کنید ما برای شما وسیله جدا کردن حق و باطل را قرار می دهیم.

و می فرماید:

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ »(3)

شاعر می گوید:

انارَهُ العَقْلِ مَکْسُوفٌ بِطَوعٍ هَوی

وَ عَقْلُ عاصِی الهَوی یَزْدادُ تَنْویراً

نور عقل بواسطه پیروی از هوای نفس به تیرگی میس گراید و نور عقل شخصی که با هوای نفس مخالفت کند افزوده می شود.

1- جمعه / 2.
2- انفال / 29.
3- بقره / 282.

با این مقدمه کوتاه کم کم به این نتیجه می رسیم که عقلها در اثر آلودگی و بی مایگی شایستگی قانون گذاری را ندارد.

نشانه آلودگی عقول مردم

قرآن کریم به رسول گرامی خود اجازه پیروی از هواهای نفسانی مردم را نمی دهد و اعلام می کند افرادی که تن به وحی نمی دهند، آنان از هوای نفس خویش پیروی می کنند. سپس اطاعت از هواهای نفسانی را محکوم می کند و می فرماید: « فإِنْ لَمْ یَسْتَجیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ »(1)هر گاه به دعوت تو جواب مثبت ندادند، در این صورت بدان که این مردم، تنها پیرو هوای نفس خویشند و چه کسی گمراه تر است از آنکه بدون راهنمایی خداوند از هوای نفس خود پیروی کند.

خداوند به پیغمبر خود دستور می دهند که به آنچه

1- قصص / 50.

از جانب او نازل می شود حکم کند نه به خواسته های مردم.

« و أنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أهْواءَهُمْ »(1)

و در جای دیگر فلسفه این نهی و محکومیت را چنین بیان می فرماید:

« وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ ْلأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ »(2)

اگر حق تابع هوای نفس آنان می شد، آسمان و زمین و کسانی که در آنها زندگی می کنند به تباهی کشیده می شدند. در حدیثی آمده، اگر هواهای نفسانی، عقل را تیره و آلوده نمی کرد (و خواسته های مردم اموری عقلانی و سودمند و ذی مصلحت بود)، پس به چه دلیل خداوند پیروی از خواسته های مردم را نهی و محکوم نموده است.

متأسفانه امیال و غرائز نفسانی، منافع و لذتهای زودگذر، آداب و رسوم غلط و مسائل اقتصادی، گاهی عقل را در چگونگی تشخیص به خطا گرفتار می کند و مسیر عقل را منحرف می سازد.

1- مائده / 49.
2- مؤمنون / 71.

دلائل بی مایگی عقل

گرچه اثبات بی مایگی عقل نیاز به دلیل و اقامه برهان ندارد (به این دلیل که امری وجدانی است و همگان آن را درک می کنند، چرا که هرکس به خود مراجعه کند، خود را مواجه با انبوهی از سؤالات و مجهولات می بیند که نه خود می تواند جواب گوی آنها باشد، نه دیگران، و نه با سرپنجه فکر خویش می تواند گره های کور آن مجهولات را بگشاید و نه عقل دیگران آنقدر کشش دارد که بتواند پرده های جهل و ابهام را عقب زده و حقایق را روشن سازد) ولی در عین حال بد نیست بطور اختصار به پاره ای از دلائل اشاره کنیم.

الف. از نظر قرآن

قرآن می فرماید:

« وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إلاّ قَليلاً»(1)؛ بجز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

برای اثبات

1- اسراء / 85.

این مدّعی خداوند مواردی از اشتباهات و برداشتهای غلط انسانها را با استفاده از واژه «حسب» و مشتقات آن ذکر فرموده است.

1. در آنجا که بشر زشت را زیبا می پندارد، می فرماید:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أعْمالاً الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً»(1) ؛ آیا آگاه کنم شما را به زیانکارترین شما از نظر عمل؟ آن ها کسانی هستند که در زندگی دنیا تلاش بیراهه می کنند و گمان می کنند که کارهای خوب انجام می دهند.

2. در آنجا که فنا را خلود می داند، می فرماید:

« یَحْسَبُ أنَّ مالَهُ أخْلَدَهُ »(2) ؛ او گمان می کند که مالش او را جاوید می کند.

3. در آنجا که زنده را مرده به حساب می آورد، می فرماید:

1- کهف / 103 و 104.
2- همزه / 3.

« و لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أمْواتاً بَلْ أحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ »(1) ؛ گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند مرگانند که آن ها زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.

4. در آن جا که کار حکیمانه را بیهوده می شمارد، می فرماید:

« أ فَحَسِبْتُمْ أنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أنَّکُمْ إلَیْنا لا تُرْجَعُونَ »(2) ؛ آیا گمان می برید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید.

5. در آن جا که متحرّک را ساکن می انگارند، می فرماید:

« وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ...»(3) ؛ و در آن روز کوه ها را بنگری و آن را جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر در حرکتند ... .

6. و در آن جا که اعمال بی مایه و غیر مقبول را اشتباها مفید می داند، می فرماید:

« و الَّذینَ کَفَرُوا أعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ

1- آل عمران / 169.
2- مؤمنون / 115.
3- نمل / 88.

يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتّی إذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً ... »(1) ؛ اعمال كافران همچون سراب است در بيابان، كه آدم تشنه گمان می كند آب است، تا وقتی كه به آن می رسد می فهمد چيزی نيست.

7. در آن جا كه فقير را غنی می پندارد، می فرمايد:

« يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ »(2) ؛ و از فرط عفاف چنان احوالشان بر مردم مشتبه شود كه هر كس از حال آنان آگاه نباشد پندارد غنی و بی نياز هستند.

8. و در آن جا كه قادر را عاجز بحساب می آورد، می فرمايد:

« أ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ بَلی قادِرينَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ »(3) ؛ آيا انسان گمان می برد كه ما استخوان هايش را جمع آوری نمی كنيم، آری ما توانايی داريم سر انگشتان او را نيز مرتّب كنيم.

1- نور / 39.
2- بقره / 273.
3- قيامه / 3 و 4.

9. و در آنجا که خوبان و بدان را یکسان می پندارد، می فرماید:

« أمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ »(1) ؛ آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند گمان کردند که رتبه آنان را مانند کسانی که به خدا ایمان اورده و نیکوکار شدند قرار می دهیم تا در مرگ و زندگی یکسان باشند (هرگز چنین نیست). حکم آن ها اندیشه ای بسیار جاهلانه است.

10. و در آنجا که متذکّر را غافل قلمداد می کند، می فرماید:

« وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ... »(2)

و هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

11. و در آنجا که شرّ را خیر به حساب می آورد، می فرماید:

1- جاثیه / 21.
2- ابراهیم / 42.

« و لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ »(1) ؛ آنان که بخل نموده اند از آنچه که خداوند از فضل خود به آنان داده، گمان نکنند که این بخل به نفع آن ها است بلکه به ضرر آنهاست.

12. و در آنجا که آسان را مشکل و مشکل را آسان می گیرد، می فرماید:

« وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ »(2)؛ و کاری را سهل و کوچک می پندارند، در حالی که نزد خدا بسیار بزرگ است.

ب . تضاد و تناقض

تضاد و تناقض افکار و مکاتب مختلفی که هر یک گویای یک نوع طرز تفکر است، خود شاهد تحیّر و عدم آگاهی از واقعیّات است و این منحصر به علم خاصی نیست. اگر با هر رشته از رشته های مختلفه علوم آشنا شویم، به طور

1- آل عمران / 180.
2- نور / 15.

وضوح ناهماهنگی آراء و افکار را مشاهده می کنیم، چه در علوم الهی و چه غیر الهی، مثلا در فلسفه در مورد عبم الهی «مرحوم حاجی سبزواری قدس سرّه» هشت نظریّه از فلاسفه بزرگ اسلامی نقل می کند، یا در رابطه با مکتبهای سیاسی «دکتر بهاء الدّین بازارگاد» 178 مکتب سیاسی را نام می برد، شاهد گویای این تضادها زیربناهای گوناگونی است که هر یک از مکتب سازان، برای مکتب خویش برگزیده اند.

یک نفر غریزه جنسی را اصل قرار داده و مکتب «فرویدیسم» را پایه گذاری می کند، یکی انسان و خواسته هایش را اصل می داند و مکتب «اومانیسم» را برمی گزیند و دیگری انتخاب را به عنوان اصل می شناسد و می گوید انسان را به حال خود واگذارید تا برای خود تصمیم گیری کند و مکتب «اگزیستالیانیسم» را تأسیس می کند، چهارمی اظهار می دارد که اصالت را فرد است و «دموکراسی» را پیشنهاد می کند، پنجمی به جمع اصالت می دهد و مکتب «سوسیالیسم» را می سازد، ششمی معتقد

است که اصالت هم با جمع است هم با فرد و مکتب «سوسیال دموکرات» را پایه ریزی می کند و ...

اینها همه نشانگر آن است که هیچ یک از آنها نتوانسته اند بطور کامل همه ابعاد وجودی بشر را ارزیابی و بر اساس آن مکتب سازی کنند یا بعد مادّی را گرفته و بعد معنوی را فراموش کرده اند و یا بعد فردی را مورد نظر قرار داده و بعد اجتماعی را نادیده گرفته و بالعکس، نیرویی را مورد بحث قرار داده و از نیروهای دیگر غفلت کرده اند.

و اینجاست که انسان به حقیقت کلام خدا پی می برد که فرمود:

« إنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أقْوَمُ »(1)

این قرآن شما را به سوی مکتبی راهنمایی می کند که از همه مکاتب عالم جامع تر و کامل تر و اداره کننده تر است.

1- اسراء / 9.

ج. کدام عقل؟!

اکنون جای این سؤال است که اگر قانون گذاری به عقل واگذار شود به کدام یک از عقل ها باید مراجعه کرد، در حالی که هر حکمی از هر عقلی صادر شود عقلهای مخالف آن را طرد خواهند کرد. و بدین جهت قرآن کریم می فرماید:

« و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا »(1) ؛ همه به ریسمان خدا (دین) چنگ بزنید و فرقه فرقه نشوید.

د. عدم مصونیّت از خطا

بسیار مشاهده شده است دانشمندی در یک مورد نظریّه ای را اظهار کرده و پس از مدّتی با تجدید نظر در مبانی فکری خود از رأی قبلی خود انصراف پیدا می کند و به اشتباه خود اعتراف می نماید، یا دانشمندان معاصر وی با دلائل منطقی و کوبنده ای او را تخطئه می کنند، یا در اثر

1- آل عمران / 103.

رشد علمی با گذشت زمان بی اساس بودن اندیشه های او بر ملا می شود.

اصولا پایه گذاری علم منطق بر همین اساس بود همان طور که مرحوم حاجی سبزواری در منظومه منطق می فرماید:

قانون آلی یقی رعایته = عن خطا الفکر و هذا غایته

هدف از تدوین علم منطق (که بنیان گذار آن ارسطو است) پیشگری از خطای در فکر بود، چرا که فکر انسان خطاپذیر است و همانطور که نمونه هایی از آن ذکر شد گاهی دچار خطا می کند.

با توجه به آنچه ذکر شد و با توجه به اینکه قانون کامل و جامع، قانونی است که با فطرت بشر و با همه نوامیس خلقت و کلیه سنن طبیعت هماهنگ باشد (مانند آیین نامه راهنمایی و رانندگی و جدول بندیهای خیابانها، که متخصّصین همه آنها را هماهنگ با سیر طبیعی اتومبیلها تنظیم می کنند)، لازم است قانون گذار از کلیه روابط و پیوستگی های موجودات و تأثیر و تأثّری که جهان خارج

و جسم و جان ما در یکدیگر دارد، از همه استعدادها و شایستگی هایی که در افراد یا جامعه هست، از همه اصولی که می تواند انسان را به کمال مطلوب برساند، از موانعی که سر راه تکامل انسان قرار دارد و از خواص اشیاء و بازتاب اعمال، آگاهی کامل داشته باشد.

بشری که از هیچ کدام از اعماق زمین و طبقات آسمان و اسرار پیچیده روح و ریزه کاریهای آفرینش اعضاء و جوارح بدن و ارتباط انسان و جهان و عوامل قرب به خدا و موجبات ارتقاء مقام در عالم آخرت و ... خبر تدارد، چگونه می تواند قانون گذار باشد و با این عقل نارسا قانون کارسازی را تدوین نماید؟ !!

بشر با این همه تضاد افکار چگونه می تواند مطمئن باشد که قانون مورد نظرش مفید و توأم با مصلحت است. بعلاوه اگر هرکس قرار باشد با عقل خود قانونی را وضع و اجرا نماید هرج و مرج بوجود خواهد آمد. ناگفته نماند که اکثر مشکلات جامعه نیز بخاطر همین اختلاف نظرها

بوجود می آید.

جای بسی شگفتی است که چگونه بشر به خود جرأت قانون گذاری در احکام الهی می دهد در حالی که حتی خیر و صلاح خود را نمی داند و نفع و ضرر خود را تشخیص نمی دهد، همانطوری که در قرآن می فرماید:

« كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ »(1) ؛ جنگ (با کفّار) بر شما واجب شده است با این که آن را ناخوش دارید، چه بسیار چیزی را نپسندید در حالی که آن برای شما خوب است و چه بسیار چیزی را دوست می دارید در صورتی که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

از این آیه کریمه به وضوح کشف می شود که شرط اساسی قانون گذاری «علم» است.

1- بقره / 216.

ه. بکار گرفتن نیروها برای کشف مجهولات

نیروهای فراوان و هزینه های سنگینی در مجامع علمی جهان برای کشف مجهولات و اسرار معنوی و مادی نظام عالم هستی به کار گرفته می شود و اگر همه چیز برای انسانها کشف شده بود، صرف آن همه هزینه بیهوده و هدر دادن آن همه نیرو غیر عقلانی بود.

و. اقرار و اعتراف دانشمندان

از همه مهم تر اکثر دانشمندان بزرگ و منصف، پس از رسیدن به اوج مراحل علمی ناچار شدند به جهل خود شجاعانه اعتراف کنند، که خود نیاز به کتاب جداگانه ای دارد. از باب نمونه، «کامیل فلاماریون» در کتاب خود «قوای طبیعت مجهوله» در باب محدودیّت دانش بشر می نویسد: «.. ما فکر می کنیم، لکن حقیقت فکر چیست؟ کسیزقدرت جواب این سؤال را ندارد. ما راه می رویم امّا حقیقت فعالیّت و کارهای عضلات چگونه است؟ کسی نمی داند.

ص:49

من می دانم اراده من نیرویی غیر مادّی است، (بلکه تمام خواص روحی من غیر مادّی است)، با این حال هر موقع که اراده می کنم دستم را بلند کنم می بینم اراده ام، مادّه ام را حرکت می دهد، امّا چگونه و با چه واسطه اراده ام دستم را حرکت می دهد؟ و اراده مجرد تعلّق به مادّه می گیرد؟ کسی پیدا نمی شود جواب سؤالم را نیز بدهد. به من بگویید چگونه اعصاب بصری، صور خارجیّه را به فکر انتقال می دهد؟ حقیقت این فکر چگونه ادراک می شود؟ محلّ آن کجاست؟ فعالیّت مغزی چگونه صورت می گیرد و حقیقت آن چیست؟ می توانم از این قبیل سؤالات را تا ده سال بر شما متوجّه کنم، در حالی که بزرگترین دانشمندان و متفکّرین شما نمی توانند کوچکترین سؤالاتم را پاسخ گویند ...(1)

1- به نقل از کتاب اسلام و حقوق بشر پاورقی صفحه 30، تألیف زین العابدین قربانی.

غرور علمی

یکی از خصوصیّات روحی بشر به طوری که از قرآن کریم استفاده می شود آن است که هر گاه انسان خود را از جهت اقتصادی یا علمی و جز اینها بی نیاز ببیند به خود مغرور شده، پا را از گلیم خود درازتر می کند، قرآن می فرماید:

« کَلاّ إِنَّ ٱلإِنْسانَ لَیَطْغی أنْ رَآهُ اسْتَغْنی »(1)

باز انسان از کفر و طغیان نمی ایستد چون که به دارایی (دنیای ناچیز) می رسد غافل از این که اساس این قدرت ها سست و بی اعتبار است.

سالیانی دراز، بسیاری از فلاسفه که با فلسفه یونان آشنا بودند و مبانی فکری آنها بر اساس آن فلسفه پایه گذاری شده بود، پاره ای از مسلّمات دین مبین اسلام را انکار و یا توجیه می کردند، به جرم این که با باورهای علمی آنها تطبیق

1- علق / 6 و 7.

نمی کرد. و شاید علت بوجود آمدن علم کلام به همین دلیل بود که متکامین مقیّد بودند معارف عقلی را با شرع تطبیق دهند، ولی فلاسفه مسأله عقلی و نظری را مورد بحث قرار می دادند چه با شرع منطبق می شد یا نمی شد.

هرگز فراموش نمی شود فلاسفه ای که تحت تأثیر هیئت بطلمیوسی (که بر اساس حدس پایه گذاری شده بود) قرار گرفته بودند چگونه به شدّت معراج جسمانی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را می کوبیدند و با استناد به این که رفتن به آسمان محال است (زیرا خرق و التیام لازم می آید) معراج جسمانی را جزء محالات تلقی می کردند، و روی همین اصل عدّه ای از آنها اصل معراج و گروهی جسمانی بودن آن را منکر بودند، تا زمانی که ارکان هیئت بطلیموسی در هم ریخت و در فضاشناسی، حسّ بجای حدس قرار گرفت و تلسکوپ ها اختراع شد و انسان ها عملا به کرات سفر کردند و معلوم شد آنان چه خیانتی به مقدّسات دین نمودند و چقدر از مسلمان را نسبت به مسائل دینی

سست و بی عقیده کردند که یشه اصلی آن جهل به واقعیت بود، و نیز از یاد نمی رود با «فرضیه داروین» که تنها در حد یک تئوری می توانست ارزش داشته باشد، چه تبلیغاتی بر ضدّ دین به راه انداختند و چه حقایقی را زیر پا گذاشتند، تا پس از چندی که دانشمندان دنیا، بی اعتباری این فرضیّه را به اثبات رساندند. هنوز در خاطره ها باقی است قبل از به صحنه آمدن قانون لاوازیه، معاد و مسأله زنده شدن مردگان را به عنوان این که اعاده معدوم محال است و چیزی که از بین رفته است بازگشتن آن غیر ممکن است، به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و بالاخره موجودات نامرئی، مانند ملائکه و جن و موجودات ذره بینی را از زبان وحی نمی پذیرفتند و میزگفتند چون دیده نمی شوند پس وجود ندارد تا وقتی که میکروسکپ ها به بازار آمد و بشر با چشم مسلّح به عالم ذرّات راه یافت، معلوم شد ممکن است چیزهایی در عالم، وجود داشته باشد و چشم ما آنها را نبیند و ندیدن دلیل بر نبودن نیست.

ص:53

تمام این قضاوتهای بی مورد به خاطر جهل و نادانی بشر است و همه این اعتراضات بر اساس اطلاعات محدودی است که انسانها را از مجهولات نامتناهی و غیر محدودش غافل می کند و به جرأت اعتراض می دهد، همچنان که جهل ملائکه سبب شد که به خداوند عالم در مورد خلقت آدم اعتراض کنند و خداوند به آنها فرمود:

« إنّی أعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ »(1)

من چیزی می دانم که شما نمی دانید، یعنی اعتراض شما معلول جهل شما است خداوند در قرآن می فرماید:

« فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ »(2)

هنگامی که پیامبران آن ها با معجزات روشن آمدند، به علم (ناچیزی) که نزدشان بود دل خوش کردند یعنی به استناد علم ناچیز خود وحی را به باد مسخره گرفتند.

و هنوز هم دیده می شود گروهی چشم انتظار یک نظریّه یا

1- بقره / 30.
2- غافر(مؤمن) / 83.

یک فرضیّه اند که از غرب برای آنها به سوغات آورده، آن را به صورت چماقی بر سر دین فرود آورند و عجولانه فرضیّه های تثبیت نشده را بر وحی ترجیح دهند و شگفتی در این است که اگر دانشمندان غربی از اعماق دریاها خبری بدهند و یا از کهکشان ها و تعداد ستارگان آماری دهند ولو مطابق واقع نباشد چشم بسته می پذیرند ولی مسلّات وحی را با دیده انکار و تردید می نگرند.

تنها چیزی که صحت و واقعیت داشتن اندیشه ها را تضمین می کند «قرآن» است، زیرا قرآن خود به صراحت اعلام می کند:

« ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتَّقینَ »(1)

در این کتاب آسمانی هیچگونه شک و تردیدی راه ندارد. و این ادعایی است که هیچ متفکر و اندیشمندی قدرت چنین

1- بقره / 2.

ادعایی را نداشته و ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام نیز قرآن را به عنوان میزان به پیروان خود معرفی کرده اند و به تعبیرات گوناگون، بی اعتباری احادیثی که با قرآن مخالفت دارد را اعلام کرده اند.

1. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«ما وافَقَ کِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ ما خالَفَ کِتابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»(1) ؛ آن چه با کتاب خدا موافق است آن را گرفته (و به آن عمل کنید) و آن چه که با کتاب خدا مخالف است آن را رها کنید.

2. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کُلُّ حَدیثٍ لا یُوافِقُ کِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ»(2) ؛ هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد آن حدیث دروغ است.

3. رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه ای که در منی ایراد کردند فرمودند:

«ایُّهَا النّاسُ ! ما جائَکُمْ عَنّی یُوافِقُ کِتابَ اللَّهِ فَأنا قُلتُهُ وَ ما جائَکُمْ

1- کافی، جلد 1، صفحه 69.
2- کافی، جلد 1، صفحه 69.

يُخالِفُ كِتابَ اللَّهِ فَلَمْ أقُلْهُ»(1)؛ ای مردم آن چه از من به شما می رسد که موافق با قرآن باشد من آن را گفته ام و هر چه از من به شما رسید که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته ام.

4. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ما أتاكُمْ مِنّا مِنْ حَديثٍ لا يُصَدّقُهُ كِتابَ اللَّهِ فَهُوَ باطِلٌ»(2) ؛ حدیثی که از ما به شما می رسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند باطل است.

راز انکار یا توجیه معجزات

بعضی از علم زدگان قدیم که معجزات را با علوم ناقص خودشان نمی توانستند تطبیق دهند، صریحا معجزات را انکار می نمودند.

« كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ »(3) ؛ هر چیزی را که احاطه علمی به آن نداشتند تکذیب و یا حمل بر سحر می نمودند.

« وَ إنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ »(4) ؛ و اگر معجزه ای می دیدند، روبرو می گرداندند و می گفتند

1- کافی، جلد 1، صفحه 69.
2- کافی، جلد 1، صفحه 69.
3- یونس / 39.
4- قمر / 2.

که سحر دامنه داری است.

و اکنون که شیوه مبارزه با مذهب تغییر کرده و از مذهب بر ضدّ مذهب سوء استفاده می شود، علم گرایان به فکر توجیه معجزات و کرامات افتاده اند که هم به کفر و ارتداد متّهم نشوند و هم در واقع معجزات را نپذیرفته باشند و هر معجزه ای را به گونه ای هر چند واهی توجیه می کنند که زیر بار نیروهای ناشناخته خداوند نروند، که این خود حدیث جداگانه و مفصّلی را می طلبد. خدا در قرآن می فرماید:

« فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ »(1)؛ آنان که انحراف روحی دارند به دو جهت از متشابه قرآن پیروی می کنند، اوّل بخاطر فتنه جویی و دوم بخاطر یافتن تأویل آن (تأویلی که متناسب با اهداف و اهواء آنها باشد)، در حالی که جز خدا و راسخون کسی تأویل آن را نمی داند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«و آخر قد تسمّی عالما و لیس به، فاقتبس الجهائل من جهّال

1- آل عمران / 7.

و أضاليل من ضلاّل و نصب للنّاس أشراكا من حبائل غرور و قول زور و حمل الكتاب على آرائه و عطف الحقّ على أهوائه ...»(1)

و دیگری خویش را دانشمند و عالم می داند، و چنین نیست او نادانیها را از نادان فرا می گیرد و گمراهی ها را از گمراهان و برای مردم از رشته های غرور و خود فریبی و سخنان دروغ، دامها قرار می دهد همان که قرآن را بر اندیشه ها و آراء شخصی خود حمل و حق را بر خواسته های خویش منطبق می کند.

در حالی که معجزات دو نقش مهم و اساسی را در مسائل اعتقادی ایفا می کند:

اوّل: قدرت، حاکمیّت، سبب سازی و سبب سوزی خداوند را به اثبات می رساند. و دوّم: بزرگترین دلیل بر حقانیّت انبیاء و اوصیاء و گویاترین سند برای رسالت و امامت آنها است.

1- نهج البلاغه، خطبه 87.

نمی دانیم آنان که برای وحی اعلام جرم می کنند و بالاخره آن را در محکمه عقل خویش محکوم و زندانی می کنند، آیا بخاطر آن است که وحی محدودیّت آفرین است و از انسانهای افسار کسیخته سلب آزادی می کند و نیروهای غضب و شهوت آنها را مهار می کند؟ !

باید بگوییم عقل نیز اگر آلوده نباشد و حجابهای نفسانی آن را از کار نینداخته باشد شریک جرم وحی است و آن نیز باید همچنان محکوم گردد، زیرا عقل گرایان اگر بار سنگین قانون گذاری را به دوش عقل بگذارند، عقل نیز محدودیّت آفرین است، چون قانون نیز چیزی جز مرزبندی نیست و بالاخره بسیاری از آزادیها را محدود می کند.

و اگر جرم وحی آن است که دوران آن سپری شده و امروز اقتصادی پذیرش آن را ندارد و وحی در رابطه با زمان جاهلیّت بوده و با رشد و آگاهی جامعه، جایی برای حاکمیّت وحی باقی نمانده است، آنگاه باید ببینیم اگر

با رشد جوامع بشری آثار جاهلیّت محو شده و اثری از عقائد، اخلاق و عملکرد مردم جاهلی دیده نمی شود، در این صورت ما نیز با وحی وداع نموده، حاکمیّت را به عقل وامی گذاریم. ولی متأسفانه به وضوح می بینیم که نه تنها آثار جاهلیّت محو نشده، که تمام انحرافات جاهلیّت را در چهره جامعه امروز به مراتب بیشتر و گسترده تر و مدرن تر می بینیم، کدام یک از ویژگی های جاهلیّت، آن روز بوده است که امروز نیست؟!! و بدین جهت است که یک نویسنده مصری کتابی با عنوان «جاهلیّه القرن العشرین» (جاهلیّت قرن بیستم) نوشته و این دو زمان را با هم مقایسه کرده است. اگر آمار جنایتهای جامعه جهان امروز را بررسی کنیم قطعا به این نتیجه خواهیم رسید که ضرورت و نیاز به وحی، امروز هزارها برابر بیش از دوران جاهلیّت است. بر همین اساس دانشمندان امروز به این نتیجه رسیده اند که نه تنها دوران دین و وحی سپری نشده، بلکه تنها درمان دردهای غیر قابل علاج جامعه، همان دین الهی و حاکمیّت پروردگار جهان است.

ص:61

موضع گیری شدید اهل بیت علیهم السلام در مقابل بدعت و قیاس

مبارزه شدیدی که در مآخذ اسلامی با بدعت و قیاس انجام گرفته، بهترین دلیل بر عدم جواز مداخله عقل در احکام الهی است. از باب نمونه موارد ذیل را بیان می کنیم:

در مورد بدعت حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«انّما بدء وقوع الفتن أهوآء تتّبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب اللّه و یتولّی علیها رجال، رجالا علی غیر دین اللّه فلوأنّ الباطل خلص من مزاج الحقّ لم یخف علی المرتادین.

ولو أنّ الحقّ خلص من لبس الباطل انتطعت عنه ألسن المعاندین ولکن یؤخذ من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشّیطان علی أولیائه و ینجوا الّذین سبقت لهم من اللّه الحسنی».(1)

همواره آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی از هوسهای آلوده و احکام و قوانین مجعول و من درآوردی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از

1- نهج البلاغه، خطبه شماره 50.

آن بر می خیزند.

اگر باطل از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقتند پوشیده نمی ماند، و چنانچه حق از باطل خالص می شد زبان معاندان از آن قطع می گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند نجات می یابند.

و در مورد قیاس از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود:

«انَّ دینَ اللَّهِ لا یُصابُ بالعُقُولِ النّاقِصَهِ»(1) ؛ همانا با عقل های ناقص نمی توان به دین خدا دست یافت، «السُّنَّهُ اذا قِیسَتْ مُحِقَ الدّینُ».(2)

از آن چه که گذشت به این نتیجه می رسیم که نقش عقل در مورد احکام الهی تنها کشف و شناسائی احکام است، البته با

1- بحار الانوار، جلد 2، صفحه 303.
2- بحار الانوار، جلد 104، صفحه 405.

ضوابطی که در علم اصول برای آن ذکر شده، و مجاز نیست در حریم و محدوده وحی قدم گذارد. بنابراین، نه حق جعل و تشریع دارد، نه حق نسخ و نقض. پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نیز که عقل کل و تربیت شده وحی است به حسب ظاهر به خود اجازه نمی دهد به اتکاء عقل و تشخیص خود حکمی صادر کند، همانگونه که در مورد تغییر قبله، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله با آن که به توجّه به سوی کعبه در نماز به شدّت علاقمند بود، اقدام به چنین عملی نکرد و پیوسته در انتظار وحی بود، تا بالاخره از طرف خداوند حکم تغییر قبله به این صورت به وی ابلاغ شد:

« قدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ »(1)؛ ما توجّه تو را بر آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می نگریم و تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی بگردانیم پس رو کن به طرف مسجد الحرام.

و صلّی اللّه علی محمّد و آله أجمعین.

1- بقره / 144.

1 - پیاده کننده

2 - تایپ ابطحی 22/11/1387

3 - چاپ 4/12/1387

4 - مطابقت

5 - تحقیق

6 - ویراستاری

7 - تصحیح

8 - صفحه بندی

9 - چاپ نهایی

10 - وضعیت

توضیحات:این کتاب قبلا چاپ شده.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109